دوشنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۴۸ مطابق ۲۷ ابان ۱۳۰۸

آشفته

فکاهی اجتماعی هفتگی

محل اداره: چهار باغ

(عنوان تلگرافی)

آشفته

نگارنده و مدیر مسئول

عماد آشفته

وجه اعانه قبلا
دریافت میشود

نمره مسلسل ۱

(قیمت اشتراک)

سالیانه ششماهه
۳۰ قران ۱۸ قران
خارجه بعلاوه اجرت پست

اعلانات سطری معمولی جراید
صفحه اول دو قران ۲ و ۳
سی شاهی ۴ یك قران

تك شماره شش شاهی

دی که نون نداره انقده زبون نداره

ده بدبخت را چون بجوش کمی بدبخته ! من از وقتی خونه این آتیش بجون گرفته پا گذاشتم یك آب خوش از گلوم پایین نرفته . نصف شب پا میشدم سماور آتیش میکردم تا بیدار شه چائی زهرمار کنه خبر مرگش بره قصابخونه شب هم وقتی میومد خونه نمیدونم ساعت چهار بود ، ساعت پنج بود ، خدا میدونه چه ساعتی میومد!! جرئت داشتم ازش بپرسم کجا بودی ، یکوقت اگر خودش دلش میخواست ، میگفت قهوه خونه یا چوندار هرچه حساب میکردم نمیدونم این حساب چرا تمومی نداشت !! بدتر از همه نمیشد جلوش بری از بو گند گوشت و چربی آدم خفه میشد ! شب و روز دعا میکردم یا خدا منو مرگ بده یا شر این تیکه تیکه شده رو از سر من کوتاه کنه . یکشب سر شب بود نشسته بودم پیرهن لی صاحب مونده شو وصله میکردم دیدم یك فکلی با عصا و عینك بی یا الله اومد تو اطاق! پا شدم دو ترم پام جان نداشت میخواستم داد بزنم زبونم بند اومده بود از ترس چشمامو روهم گذاشتم شروع کردم به گریه کردن ، یکوقت فهمیدم صدای خنده ش میاد و میگه (ننه اکبر از چی میترسی خودمم) درست گوش کردم دیدم که صدای بابای اکبره !! چشمامو وا کردم هرچی از دهنم بیرون اومد گفتم

ره کسی که نون نداره فکل نمی بنده

کسی که زن و بچش را صبح میندازه میره نصف شب میاد فکل نمی بنده ، کسی که نمی پرسه این زن بدبخت نهار چی خورده ، پول از کجا آورده عینك نمیزده ، عصا دست نمیگیره ! چیز یکه یاد گرفته از فکلی گیری هی داد بزنه هی اوقات تلخی کنه ! شب اومده میگم (آخر مرد داره هوا سرد میشه من بجهنم فکر بچهات باش از سرما میمیرن ایشالله !) جواب میده (نترس امسال بخاری میزاریم !!) گفتم (بهبه حالا درست شد ، من با بام زیر بخاری خوابیده ننم زیر بخاری خوابیده که من بخوابم) میگه (نمیخواهی برو خونه پدرت من دیگه زیر کرسی نمیخوابم)! چیچی سرت را درد بیارم یکی دو تا که نیست تازه یك چیزی خریده آورده میگه (رختام را اوطو بزن) منم که اوطو نمیدونم چیه اومدم اوطو بزنم شلوارش سوخت شب که اومد من را گرفت بباد کتك حالا نزن کی بزن خدا بیامرزه بی بی سکینه را میگفت (مردی که نون نداره انقده زبون نداره) ! حالا حکایت این آتش بجون گرفته شده عوض همه چی فحش میده کتك میزنه عیده و نمیدونم چه خاکی به سرم بریزم الهی خدا جزای اینطور مردا را خودش بده کسی هم نیست یك کلمه حرف بزنه باشه آخر بقول کاکا سیاهه ماهم خدائی داریم

ننه اکبر

آشفته

بله خدا هیچ کافری را گیر فکلی های سیصد و هشت نیندازه!

به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

از پرده برون آمد روز نامه آشفته
برپا شده زین نامه هنگامه آشفته
مردم همه حیرانند از خامه آشفته
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

این مرد که هر روزی یك عشق بسر داره
هر هفته و هر ماهی مشغول یك کاره
که تاجرك فاجر که مفلس و بیماره
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

چندیست که عشق او چنبیده بروز نامه
ول کرده همه خوبان چسبیده بروز نامه
گویا که وکالت را ره دیده به روز نامه
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

دیروز حسن کربه میگفت به موشانا
روز نامه آشفته یك جوش وخروشانا
انداخته در مردم افکنده بدورانا
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

آشفته بیا ول کن هوچی سر بازاره
روز نامه آشفته بهر تو خطر داره
مردم همه میگویند ای طفلك بیچاره
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

آشفته جفنگی تو درویش و ملنگی تو
در فن سخن رانی بی بهره و لنگی تو
با جمع هنرمندان امروز بجنگی تو
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

آشفته نکش زحمت کار تو نمیگیره
رو به همیشه بالا آستر همیشه زیره
زود آمدهٔ اما افسوس که بازهم دیره
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

حالا دیکه خوددانی این گوی و اینم میدون
میخواهی بیا داخل میخواهی برو بیرون
بلبل به نوا گوید با ناله و با افغون
به به حالا بهتر شد هی هی جبلی قم قم

امضاء خیر خواه

ریون ایکس ـ رادیو تلگرافیك

خدا پدرشن را بیامرزد که این اسبابهای تازه را اختراع میکنه راستی راستی از وقتی ریون ایکس و رادیو تلگرافیك اختراع شده کارها به اسونی درست میشه، مثلا آدم اینجا نشسته پاریس تیارت میدن این صدای اونها را میشنفه یا بعضی از دکترها بیچارها نمیفهمیدند ناخش چه ناخوشی داره هی دوا میدادند تا یکی از اون دواها یا ناخوش را خوب میکرد یا میفرستاد اونجا که عرب نی مینداز. حالا براشون خوب شده تا ناخوش میاد میفرستن پهلوی اون که ریون ایکس داره اول توی شکمش را می بینه وانوقت رای دکتر مینویسه که کجاش عیب کرده.

حالا مدیر روز نامه آشفته هم یك دستگاه ریون ایکس و یکدستگاه رادیو تلگرافیك نمیدونم از کجا آورده همین طور که توی اداره نشسته هر جارا دلش میخواد نگاه میکنه هرکی هر جا بره هر کاری بکنه اون می بینه یا اینکه هر هر حرفی زنه اون میشنفه اونوقت میره پشت میزش قلم ور میداره بنا میکنه به نوشتن حالا دیکه اونهائیکه شب و روز مشغولند ملتفت خودشون باشند از ما گفتن بود تو خیابون از من گله نکنین که چرا به ما خبر ندادی

(رفیق شما)

✗ نام فامیلی

مصور. از نقاشی بی بهره است ـ سیاح. ولگرد است زوار. همیشه زیارت میکند ـ پرهیزکار. مال اندیش است ـ مجاور. به محل تولدش علاقه ندارد ـ کامکار. اسم بی مسمی است ـ مجنون. دیوانه است ناصری. فعلا رئیس مالیه شهری است! دار وگر. با دکتر همدمت است ـ فاضل زاده. خودش هم فاضل است ـ شفا. با خداست ـ خوشدل. عصبانی نمیشود

بقیه دارد



× جواب به‌خیر خواه

وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

نمیدونم چی بگم به مردم بیکاره
مردیکه از برای من شعروغزل میاره
اومده تو اداره سر بسرم میزاره
بمن میگه روزنومه فائده نداره
وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

کی زتو مشورت کرد که روزنومه چه جوره
کی بتو گفت این آش بی نمکه یا شوره
چی ازتو پرسیدم این راه نزدیکه یا که دوره
تو نمیفهمی هنوز ای احمق بیچاره
وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

عقل تو دولا شده زود برو رك نزن
کار نداری برو تو کوچه‌ها سك بزن
یا برو تو چاله حوض رو آب پشتك بزن
تو که نداری شعور به این کارت چیکاره
وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

روزنومه نردبونه تو چه میدونی عمو
خواجه بده رسونه تو چه میدونی عمو
دخلش زحد بیرونه تو چه میدونی عمو
اما نه از بهر تو بهر کسیکه داره
وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

حالا دیگه دم نزن برو برو شولات بشین
مقصودم وفهمیدی دیگه برو جات بشین
نگو بده روزنومه برو جلو بات بشین
میترسم از برایت این هفته یك شماره
وقتیکه گربه میره موشه عروسی داره!

× خواب آشفته

دیشب بعداز فکر و خیالات زیاد خوابم برد خواب دیدم که درشهر بابل سرکه تراشی بود که در فصل انگور باقی دیده خشخاش را به اره میبرید و لالا نه جغد را کباب کرده میخورد گفتم چه میخوری گفت گاهی کلاه ملمع میدوزم وگاهی موزه شتر میتراشم سئوال کردم آیا دراین شهر.... گفت مراچه که به نعل گوسفندان مردم بخیه بزنم مگر در این شهر غریبی و ازنرخ بازار خبر نداری که شتران را به قصابی و اسبان را به معماری اجیر میکنند؛ گفتم بلی دراین شهر غریبم فردا آمده دیروز مراجعت خواهم کرد. بقیه دارد

× نکا بدست ننه نه کن
مثل ننه غربیله کن

دختر گوید

خانم جان دختر آمه آلا کارسون گردن
کیسا شونه زدن کاراشونه آسون کردن
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه ننه خاك بسرم نزن ازاین حرفها ننه‌چون
تو دختر شیخ ... نکن ازاین کارا ننه جون
نکا بدست ننه کن مثل ننه غربیله کن

دختر گوید

دختر همسادمون قدش کو چکتر ز منه
سرش روشنیك زده تنش بلوز و دامنه
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

اون باباش ابوئیه تو دختر شیخ ...
اون ننش آب کیر من بوده تو دختر منی
نکا بدست ننه کن مثل ننه غربیله کن

دختر گوید

ننه این حرفها چیه اقام برآمن چی کار داره
مگه مرده شور من تو قبر اقام میزاره
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه الهی لال بشی خبر نبینی از عمرت
زیر گل پامال بشی خبر نبینی از عمرت
نگا بدست ننه کن مثل ننه غربیله کن

دختر گوید

خانم جان من میخوام موسیقی تحصیل بکنم
بروم بمدرسه علمم و تکمیل بکنم
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه دختر نجیب مدرسه و ساز نمیخواد
آخه دختر خونه که رقص و اواز نمیخواد
نگا بدست ننه کن مثل ننه غربیله کن

دختر گوید

فردا منم مادر میشم علم کمال خوبه برام
ایشا الله بی پدر میشم علم و کمال خوبه برام
آخه منم دلم میخواد اذنم بده انجور کنم

جواب مادر

وقتیکه بی پدر شدی خودت میدونی دختر
ایشا الله دربدر شدی خودت میدونی دختر
نگا بدست ننه کن مثل ننه غربیله کن

مانیتیسم

اگر شخص حدودی را که برای قوه خویش تصور میکنند خیالی و موهومی ندانند و بر عکس ملتفت شود که در وجود و در اطراف او قوای نامحدود کائنات وجود دارد انوقت است که داخل زندگانی جدیدی شده می بینند که به مخزن همان قوه دسترس دارد واگر این اینمطلب را همیشه در مغز خود پرورش داده و این حقیقت را پیوسته در خاطر خود داشته باشید قوای موجوده در شما رفته رفته استحکام یافته و روز بروز زیاد میشود و بالاخره دارای یک اراده کاملی خواهید شد که مانند قوای نامحدود

ابن یمین

باغبانی بنفشه می انبود — گفت کی کوژ پشت جامه کبود
چه رسیده است از زمانه تورا — پیر ناگشته در شکستی زود
گفت پیران شکسته دهرند — در جوانی شکسته باید بود

در کائنات قوی و توانا باشید.

بسیاری از اشخاص تحقیقاتی در باب آثار اجتماعی و مقناطیس ذاتی نموده و دانسته اند که این آثار تابع خواص دماغی و مخصوصاً قوت اراده است لیکن تاموجود پی بردن به این نکته نتوانسته اند مقناطیس ذاتی خود را تحت اوامر والهامات عقل اداره نمایند وعلت این است که اشخاص از روابطی که مقناطیس وقوه فکر را بیکدیگر مرتبط دارد اطلاعات کامله نداشته و هم چنین از روابط قوا با بدن بی خبرند — زیرا در کلیه این اشخاص هر لحظه هزاران خیال تولید گشته که نه فقط قوه خیالی انها را تلف میکنند بلکه ان قوه را بضرر انها وا میدارد.

نفس انسانی باید نخست حقیقت را شناخته و بعد در پی تحصیل ان براید، همینکه شخص از روابط حقیقت که بین مقناطیس ذاتی روح و بدن موجود است مطلع شد انوقت پی بحقیقت برده میتواند زندگانی بهتر و وسیع تری منتظر باشد.

تمام موجودات ذی حیات قوای خود را از منبع بزرگ کائنات گرفته و بدن انها قوا را تبدیل بحرارت و قسمت کمی از ان را صرف قوای مادی و انجام حرکات بدنی مینماید، یک قسمت از ان قوه برای ایجاد افکار و قسمت دیگری برای سلول های بدنی بکار میرود

حرارت نوعی از قوه است که از قوه فکریه پستر است و از این مطلب معلوم میشود که تغیرات درجه حرارت را حواس میتواند درک کند در صورتیکه از درک تشعشعات مقناطیس و قوهٔ متفکره عاجز اند

بقیه دارد

مطبعه نور ۸۰۸-۴۰۰-۱۰۵۸